

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مشهد مقدس

جایگاه قبور ائمه ۲ – ۸/۹/۸۸

خلعتی برای مومنان

همه آیات قرآن کریم دارای شرافت هستند و از آن جمله آیه الکرسی است که یکی از شریف‌ترین آیات است که الان تلاوت شد.

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»^۱

در این آیه خداوند متعال یک خلعتی به گرایش یافتگان به خود و دینش عطا کرده که شاید هیچ فرشته‌ای مانند بنده مؤمن این خلعت را دارا نباشد. می‌فرماید: خداوند ولی کسانی است که ایمان آورده‌اند. آیه «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا» خلعتی است برای اهل ایمان تا انسان تلاش کند و خود را به ایمان به خدا و رسول و قیامت برساند و در نتیجه در ولایت خدا قرار بگیرد و خداوند هم ضامن کار او، متصدی امور او و سرپرست او بشود. خوشا به حال اهل ایمان.

از وقتی بنده و شما مختصر عقلی از خدا گرفتیم باید این آیه را برای خود هدف قرار دهیم که جان و عمر ما ارزشی در برابر آن ندارد. یعنی در برابر تحصیل ایمانی که خدا انسان را سرپرستی کند. آیا می‌دانید این سرپرستی یعنی چه؟! هر چه تا صبح فکر کنید به آن نمی‌رسید.

سرپرست انسان پدر و مادر و جد بزرگ و ... هستند. از وقتی که بچه متولد می‌شود پدر این طرف و آن طرف می‌چرخد و می‌گردد و برای مادر امکاناتی را فراهم می‌کند تا شیر که غذای مناسبی برای طفل است مهیا شود. با تلفن احوالش را می‌پرسد. به پسر و دختر بزرگش سفارس می‌کند که این بچه را تنها نگذارید، اگر گریه کرد بلندش کنید، زبانش را بیرون آورد به او شیر بدهید. لباسش کم نباشد، سرما نخورد، گرمش نشود، باران به او نخورد. همینطور این سرپرست، انرژی وجودش را فدای این طفل می‌کند؛ - آیا شما که هنوز متأهل و بچه‌دار نشده‌اید در خانواده‌تان این مسائل را دیده‌اید؟ آیا یادتان هست که پدر و مادرتان از شما سرپرستی می‌کردند؟ - حالا با این توجه دقت کنید که خداوند می‌فرماید: **من سرپرست مؤمنان می‌شوم**. خوشا به حال اهل ایمان. لذا باید دید ایمان چیست و چگونه تحصیل می‌شود؟

نور ایمان و ظلمت

ایمان یک گوهری است که در زندگی قبل از تولد به وسیله پدر و مادر پایه گذاری می‌شود. پدر و مادر خوب دل‌شان می‌تپد که نکند ما طبق وظیفه‌ای که داریم عمل نکنیم و در نتیجه وقتی اولادمان به دنیا آمد قابلیت‌هایش را از او گرفته باشیم. اگر پدر و مادر مؤمن باشند این‌گونه هستند.

خدا به حاج آقای نیک بین که واقعاً دلسوزانه درصددند تا برای شما عزیزان کتاب‌های مفید تهیه کنند توفیق بدهد. در مقدمه کتاب «شرح زیارت امین الله» که برای شما تهیه شده آقای تحریری ^{دام‌عزه} سرگذشت مختصری از پدرشان حاج شیخ محمود تحریری را نقل می‌کنند. می‌فرمایند: گاهی صدای ناله و گریه سحر او مرا از خواب بیدار می‌کرد. و می‌فرمود: من شماها را با گریه بزرگ کرده‌ام. یعنی در خانه خدا

گدایی داشتیم و سرپرستم خدا بوده و من هیچ کاره بوده‌ام. فقط از خدا گدایی می‌کردم که خدایا این بچه‌ها را حفظ کن، بزرگ کن و به جایی برسان.

مقدار زیادی از ایمان به وسیله خانواده تهیه می‌شود. حالا اگر ما در دوره طاغوت زندگی کردیم و پدر و مادر ما موفق به چنین سعادت‌ی نشدند که سرپرست خوبی برای ما باشند چاره دارد.

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»

مقداری از ظلماتی که در ما تهیه شده به وسیله خانواده بوده و مقداری هم به وسیله دبستان نادرست، معلم نادان و محیط فاسد بوده است. یعنی مقداری از عمر ما در تاریکی‌های جهل و نادانی در دبیرستان و دبستان، با معاشرت دبیران و معلمان نادان سپری شده است که از خدا و پیامبر بی‌خبر بودند. لذا ما در فرهنگ استعماری بزرگ

شدیم و همه این ظلمات در درون ما متراکم شده است. تا اینکه الان به طلبگی رسیده‌ایم. حالا با آن ظلماتی که نمی‌بایست به آنها آلوده می‌شدیم چه کنیم؟

درمان ظلمات

این چند ساعتی که اینجا مشرف هستیم را باید غنیمت بدانیم. چرا؟ چون در زیارت این بزرگوار در مفاتیح این‌گونه می‌خوانیم:

«پس می‌نشینی نزد سر آن حضرت»

فکر کنید الان بالای سر نشسته‌ایم. حالا فرقی نمی‌کند که ۳۰۰ یا ۴۰۰ متر فاصله داریم، صدق می‌کند که الان بالای سر نشسته باشیم.

«و می‌گویی: السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ»

ما به تو سلام عرض می‌کنیم ای ولی خدا که «اللَّهُ وَلِيُّ
الَّذِينَ آمَنُوا» و تو نائب ولایت خدا بر سر ما هستی و مأمور
ولایت ما هستی.

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ»

خدا می‌فرماید من برای شما سرپرست قرار دادم تا اینکه
کسی نتواند به خدا عرض کند که خدایا تو ما را سرپرستی
نکردی. بعد می‌گوید:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نُورَ اللَّهِ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ»

این عبارت را باید در کنار «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ
مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» قرار داد.

جایگاه قبور ائمه

ائمه علیهم السلام مشکات‌هایی هستند که در آنها مصباح‌های خدا می‌درخشند^۱. لذا یکی از بزرگان ما مرحوم شعرانی رحمه‌الله‌علیه در تفسیر آیات پایانی سوره واقعه - که نمی‌دانم خودش به این تفسیر هدایت شده بود یا از جایی دیده بود- به همین مطلب اشاره می‌فرماید.

«فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ»^۲

آنقدر قسمش مهم است که خدا می‌فرماید من به مواقع نجومی که برای هدایت خلق قرار داده‌ام قسم نمی‌خورم! ایشان می‌فرمایند: مواقع نجوم به ضریح‌ها و قبور ائمه اطهار تفسیر شده است. که اینها پناهگاه‌های خدا هستند.

۱- سوره نور آیه ۳۵: «مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ»

۲- سوره واقعه آیه ۷۵ و ۷۶

یکی از لطایف این زیارت‌ها و به اینجا آمدن‌های ما برخورد با مطالبی است که در دعاها و زیارات وجود دارد. منتهی ما کار داریم و نمی‌رسیم ببینیم و مطالعه کنیم. حالا که این فرصت به دست آمده و آدم مطالعه و فکر می‌کند تازه می‌فهمد چه خبر است.

انبیاء و اولیاء برای هدایت بشر از ظلمات به نور وظیفه دارند. منتهی اغلب معاصرین آنها منافق بودند. یعنی دشمنان حقی که نسبت به شکر معنویات خدا ناسپاس بودند. این است که با خشونت با آنها مقابله کرده و عاقبت آنها را گرفتار زندان می‌کنند و یا با زهر کشنده می‌کشند یا با شمشیر پاره‌پاره می‌کنند. اما خداوند متعال به گونه‌ای بر خلقش منت می‌گذارد که دیگر نتوانند این گناهان را انجام دهند و جلوی نور خدا را بگیرند. و آن هم همین قبور انبیاء و اولیاء است. دیگر اینجا زهر کشنده‌ای وجود ندارد

که به اینها بخورانند. البته گاهی با بیل و کلنگ و ...
ویران‌گری‌هایی می‌کنند اما این ویران کردن‌ها طولی
نمی‌کشد که جبران می‌شود. این غیر از شهادت ائمه است.
وقتی ائمه شهید می‌شوند زندگی ظاهری آنها از دست ما
گرفته می‌شود و دیگر نمی‌توانیم برای تحصیل علم
خدمت‌شان برویم. اما خداوند به جای آن چاره‌ای کرده است.
لذا می‌بینیم برای هدایت ما این گنبدها به دست خلق خدا
بالا می‌رود، این ضریح‌ها، این صحن‌های مقدس و این
حسینیه‌ها به دست اهل خیر ساخته می‌شود و علما و بزرگان
هم ما را به طلبگی می‌پذیرند و پیش «نور الله فی ظلماتِ
الارض» می‌فرستند. هیچ قیمتی برای یک ساعت زیارت این
بزرگواران نمی‌توان گذاشت. اگر انسان با هر وسیله‌ای مثل
قطار بیاید و یک ربع ساعت به «نور الله فی ظلماتِ الارض»
عرض سلام بکند مثل این است که **بر بال جبرئیل** علیه السلام

نشسته و به عرش الهی رفته، خدا را زیارت کرده، حاجت‌هایش را خواسته و به عالم ظلمات زمین برگشته است.

پس اینجا مرکز انوار الهی است. منتهی روشنی بخشی این نور را بعد از مرگ خوب می‌فهمیم و الآن صلاح نیست. خداوند دنیا و آخرت را با هم مخلوط نکرده که مثلاً ما یک ساعت به آخرت برویم و یک ساعت هم به دنیا بیاییم. نمی‌شود. دنیای ظلمانی ارزش آن را ندارد که انوار الهی در آن ظهور کند. فقط این وسائل جور شده و این مراکز تهیه شده تا ما مشرف بشویم و این کلمات برای هدایت ما بیان شود.

در آیه مبارکه خوانده شد:

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»^۱

خداوند سرپرست کسانی است که به او علاقه‌مند بشوند، او را به خدایی بندگی کنند و خودشان را به بندگی بپذیرند. خداوند اینها را از ظلمات خارج می‌کند.

راه فهمیدن تاریکی

ظلمات ما در این است که ما خیال می‌کنیم دنیا طبیعت است و غافلانه زندگی می‌کنیم و روز به روز تاریک‌تر می‌شویم. وقتی تاریک شدیم حس تاریکی فهمی از ما می‌رود. خیال می‌کنیم آرامش داریم. خیال می‌کنیم دنیا همین است که هست، جهان همین است که هست، زندگی همین است که هست و حال اینکه ما در زندانیم و نمی‌فهمیم، در تاریکی هستیم و نمی‌فهمیم. اما وقتی خودمان را با بزرگان مقایسه کنیم آن وقت است که می‌فهمیم ما چقدر تاریکیم.

یکی از دوستان یک ساعت پیش نقل کرد که خدمت آقای عزالدین حسینی زنجانی بودیم. ایشان سفارش کردند که احوالات علماء و بزرگان را مطالعه کنیم. شاید منظور ایشان همین است. وقتی آدم کتاب را باز کند و احوالات شهیدین، مجلسیین، ملاصدرا، مرحوم محقق سبزواری، علامه شعرانی، آیت الله شاه آبادی، امام امت و ... را بخواند و با خودش مقایسه کند این اثر را دارد که تازه می‌فهمد در تاریکی است. نه اینکه آدم بخواهد صرفاً افسانه‌ای بخواند، تاریخی بخواند تا تاریخ‌دان، حکایت‌دان بشود و برای مردم منبر برود و حرف بزند. اینها همه ظلمات است. فقط آن موقعی که انسان با گوهری مثل کتاب «داستان راستان» برخورد کند و زندگی جناب ابوذر را مطالعه کند خودش را تاریک می‌بینید. هر مسلمانی آن را بخواند تاریکی خودش را می‌فهمد. چون اباذر هم یک مسلمان بیشتر نبود، نه امام بود و نه پیغمبر، اما یک آتشی نسبت به بندگی خدا در درون او

افروخته شده بود که در آن آتش می‌سوخت و زندگی را برای آن فدا می‌کرد و جان و مال و هستی را در برابر کوه رحمت و نعمت الهی ناچیز و گاه می‌شمرد.

منظور این است که اساتید محترم وقتی مشغول درس می‌شوند این مطالب را هم بیان کنند. مثلاً روز شنبه که ما خدمت استاد محترم می‌رویم و قرار است برای ما اصول یا فقه یا فلسفه بگوید. اول بفرماید که:

- آیا کتاب «داستان راستان» برای شما تهیه شده است.

اگر تهیه نشده تهیه کنیم؟ شما می‌گویید:

- بله؛

- آیا شرح حال ابوذر را دیده‌اید؟

- نه.

ایمان ابوذر

مرحوم استاد شهید در کتاب «داستان راستان» دو سه مورد از جریانات ابوذر را آورده است. یکی از آنها داستان «تشنه‌ای که مشک آبش به دوش بود»^۱ است.

در جنگ «تبوک» با سپاه روم که فاصله آن از مدینه خیلی زیاد بود پیامبر با جمعیتی سی هزار نفری برای دفاع به سمت سرحدات اسلام حرکت کردند. آفتاب بر سرشان آتش می‌بارید. مرکب و آذوقه به حد کافی نبود. خطر کمبود آذوقه و شدت گرما کمتر از خطر دشمن نبود. بعضی از سست ایمانان در بین راه پشیمان شدند.

در این بین شتر جناب ابوذر از رفتن باز ماند. ابوذر هر کاری کرد شترش حرکت نکرد. ناچار وسایل لازم را به دوش کشید و پیاده به دنبال قافله به راه افتاد. در بین راه تشنه

شد. نگاهش به ابری افتاد. حدس زد که شاید این ابر بارشی کرده باشد و به طرف آن رفت. دید در یک گودال مقداری آب باران جمع شده است. مشکش را پر کرد. اما فرصت آب خوردن به خودش نداد. گفت نکند پیامبر تشنه باشد. در آن بیابان با زبان تشنه، اثاثیه شتر و مشک آب را به دوش کشید.

غیر از نیروی «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا» چه چیزی می‌تواند موتور او را راه بیندازد؟ و به او بنزین بدهد؟ هیچ کامیونی و قطاری نمی‌تواند چنین باری را بکشد مگر ایمان.

آن وقت اساتید مکاسب و کفایه به ما می‌گویند امروز وقتی خواستید مکاسب و کفایه را مطالعه کنید اول این داستان را مطالعه کنید. این گونه است که درس خواندن طلبه با تهیه ایمان و محبت و معرفت مخلوط می‌شود و خودش را در ظلمات و دیگران را در نور می‌بیند، لذا هوس نورانیت در

دلش پیدا شود. در این صورت طلبه هیچ وقت به سواد داشتن افتخار نمی‌کند. چون با خودش می‌گوید من کجا اباذر کجا! حالا بر فرض که سه سال فقه و اصول خوانده‌ام اما این‌گونه نیستم که اگر در یک بیابانی مثل ابوذر گیر بکنم به فکر پیغمبر و امامم باشم. بنابراین فرسنگ‌ها از روحانیت عقب افتاده‌ام.

این درس خواندن‌ها وسیله‌ای است برای جلو رفتن. نه اینکه به خود ببالم که سطحم در حال تمام شدن است یا سه سال است که درس خارج فلان آقا می‌روم. نه! اینها افتخار نیست. افتخار این است که بگویی: من سه سال است که داستان ابوذر را خوانده‌ام و تشنه ایمان به خدا و پیغمبر شده‌ام لذا اگر مولا یا ولی یا یک سرپرستی در بیابان هدف دشمن و تشنگی قرار بگیرد به سوی او می‌روم تا او را یاری نمایم. اسلام منتظر چنین افرادی است تا انشاءالله ظهور پیدا کند.

بنابراین یکی از بهترین و مهمترین دروس ما فهمیدن این است که ما در ظلمات هستیم. آن وقت به وسیله آنچه که در تفسیر آیه شریفه «فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ^۱» گفته شد متوجه می‌شویم که قبور ائمه نور می‌دهند و ائمه نجومند. نجومی که به خاک سپرده شده‌اند. نجوم حفاظت خدایی در زمین که برای زوار، متوسلین، گرفتاران در بیمارستان، مقروضین، مدیونین و برای هر کس که حاجتی دارد نور پراکنی می‌کنند. لذا حالا که موفق به زیارت شده‌ایم عرض می‌کنیم:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نُورَ اللَّهِ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ»

راه تهیه ایمان

آن اثری که از این نور باید به ما برسد و ما را از بیچارگی نجات بدهد هوس پیوستن به نور خداست. لذا وقتی به تهران برمی‌گردیم و می‌دانیم خدا نوری مثل حضرت عبدالعظیم علیه السلام در آنجا گذاشته و فرموده‌اند زیارتش مثل زیارت جدش حضرت سیدالشهدا علیه السلام می‌ماند دیگر در زندگی مان تجدید نظر می‌کنیم. چرا کوتاهی بکنیم؟ اگر هم بگویید ما تحصیلات مان را به خاطر آنها اهمیت می‌دهیم و فرصت به زیارت رفتن پیدا نمی‌کنیم. قبول. اما آیا فرصت این را هم نداریم که هر روز یا هر شب مثلاً دو رکعت نماز یا یک زیارت وارث بخوانیم و برای آن حضرت هدیه کنیم که حجره و مدرسه ما مانند کابل با زیارتگاه حضرت عبدالعظیم علیه السلام متصل بشود و دل و قلب ما از آن نور بگیرد؟! یک موقع می‌بینیم طی یک یا دو سال ۳۰۰ زیارت

حضرت عبدالعظیم علیه السلام خوانده‌ایم، برای آن شهید بزرگوار، آن نائب امام حسین علیه السلام که خدا به اهل تهران و ری منت گذاشته که قبر او را برای ما در اینجا قرار داده است.

«فَلَا أَقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ»^۱

وداع

خدا درجات محدثین خصوصا شیخ عباس قمی را زیاد کند که اینطور آسان این زیارات را در دسترس ما قرار داده‌اند. یک وداعی درباره آن حضرت در مفاتیح آورده است که خوب است این کلمات را با هم عرض بکنیم:

«السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبُوَّةِ وَمَعْدِنِ الرَّسَالَةِ سَلَامٌ مُودِعٌ»

سلام وداعی عرض می‌کنیم.

«لَا سَمَّ وَلَا قَالٍ»

نه اینکه خسته شده‌ایم که دو یا سه روز اینجا بوده‌ایم.
بلکه سلام تر و تازه و با نشاط عرض می‌کنیم.

«وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

خدا این الطافی که شما به ما داشتید را جبران کند که در اینجا از ما پذیرایی شد. کسانی هم که در اینجا زحمت کشیدند مثل تولیت محترم حوزه، اساتید و دیگر زحمت‌کشان در واقع خدمت‌گزاران امام رضا علیه السلام بودند، که باعث شدند ما این توفیق را پیدا کنیم و به زیارت مشرف شویم.

«سَلَامٌ مُّودَّعٍ لَا سَمِّمْ وَلَا قَالٍ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ
الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ، سَلَامٌ وَلِيٍّ غَيْرِ رَاغِبٍ عَنْكُمْ»^۱

یا علی بن موسی الرضا ما سلام دوستی به شما عرض
می‌کنیم سلامی از روی حرارتِ محبت.

«وَلَا مُنْحَرِفٍ عَنْكُمْ»

نکند خدای نخواستہ یک انحرافی در کار ما باشد. ما
سلام غیر منحرفین را به شما عرض می‌کنیم.

«وَلَا مُسْتَبَدِّلٍ بِكُمْ»

این فکر را هم نمی‌کنیم که چاره‌ای غیر از شما برای ما
باشد که دنبال آن برویم.

۱- سلام خداحافظی، نه از روی خستگی و نه از روی ناراحتی؛ و رحمت خدا و برکاتش
نیز بر شما اهل بیت باد که به راستی او ستوده و بزرگواری است. سلام دوستی که از
شما روی گردان نشده

«وَلَا مُؤْتِرٍ عَلَيْكُمْ»

و انتخابی هم غیر از شما نداریم.

«وَلَا زَاهِدٍ فِي قُرْبِكُمْ»

و نمی‌خواهیم از شما کناره بگیریم.

«لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيَارَةِ قُبُورِكُمْ»

یَا بِنَ رَسُولِ اللَّهِ نَعْنِدُ كِه ااین زیارت، آخِرین زیارت ما

باشد.

«وَأِتْيَانِ مَشَاهِدِكُمْ»

نکند که پای ما از این مشاهد مشرفه شما قطع بشود.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَحَشْرَنِي اللَّهُ فِي زَمْرَتِكُمْ وَأُورِدَنِي

حَوْضَكُمْ»

شما یک حوضی دارید که اگر کسی را بر سر آن راه
 بدهند سعادت ابدی قسمتش می‌شود.

«وَ أَرْضَاكُمُ عَنِّي»

خدا از شما راضی است. خدا شما را هم از ما راضی کند.

«وَ مَكَّنِي فِي دَوْلَتِكُمْ»

خدا فرزند عزیز شما را زود بیاورد و ما پشت سر او صف
 بکشیم و نماز بخوانیم.

«وَ أَحْيَانِي فِي رَجْعَتِكُمْ»

اگر مردیم باز ما را برگرداند.

«وَمَلَّكْنِي فِي أَيَّامِكُمْ وَشَكَرَ سَعْيِي لَكُمْ وَغَفَرَ ذُنُوبِي
بِشَفَاعَتِكُمْ وَأَقَالَ عَثْرَتِي بِحُبِّكُمْ»^۱

اگر خدا ببیند در دل ما علاقه به شما هست کرده‌های
ناشایسته ما را قلم می‌گیرد.

«وَأَعْلَى كَعْبِي بِمُؤَالَاتِكُمْ»

خدا به خاطر دوستی شما به ما رتبه و جایزه بدهد.

«وَشَرَّفَنِي بِطَاعَتِكُمْ وَأَعَزَّنِي بِهَدَاكُم»

۱- و در عصر فرمانروائی شما مرا مالک امری قرار دهد، و کوشش‌م را در راه شما
بپذیرد، و گناهم را با شفاعت شما بیامرزد، و به یمن محبت‌م به شما از لغزش و
گناهم درگذرد.

هدایت شما به گونه‌ای نصیب ما بشود که مثل ابوذر یقین کنیم که شما در زمین «حَبْلُ اللَّهِ مَتِينٌ» و «نُورَ اللَّهِ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ» هستید. اینها را بفهمیم و دور علاقه به شما بگردیم.

«وَجَعَلَنِي مِمَّنْ يَنْقَلِبُ مُفْلِحًا مُنْجِحًا سَالِمًا غَانِمًا مُعَافًا غَنِيًّا
فَائِزًا بِرِضْوَانِ اللَّهِ وَفَضْلِهِ وَكَفَايَتِهِ بِأَفْضَلِ مَا يَنْقَلِبُ بِهِ أَحَدٌ مِنْ
زُورِكُمْ وَمَوَالِيكُمْ وَمُحِبِّكُمْ وَشِيعَتِكُمْ»^۱

به وسیله شما نظر الهی به ما شده باشد و برگشت ما برگشت با فلاح و رستگاری باشد.

«وَرِزْقِنِي اللَّهُ الْعُودَ»

۱- و مرا در پرتو هدایت شما عزیز گرداند، و با بهترین ره آوردی از رستگاری و کامیابی و برخورداری و سلامت و عافیت و توانگری و نیل به خشنودی خدا و تفضل و کفایت و حمایت او، که یکی از زائرین و موالی و دوستان و شیعیان شما با اندوختن آن به وطن بازمی‌گردد، به شهر و دیارم بازگرداند.

يَا بِنَ رَسُولِ اللَّهِ مَبَادَا كِه اِين زيارتِ آخِرِين زيارت ما باشد
 بلکه ما دوست داريم « اَلْعُودَ ثُمَّ اَلْعُودَ ». هر سال بلکه هر
 شش ماه، بلکه هر سه ماه يك بار اِين تشرّف قسمت ما بشود.

« مَا أَبْقَانِي رَبِّي بِنَبِيَّةٍ صَادِقَةٍ »

نیت صادق به ما بده.

« وَ اِيْمَانٍ وَ تَقْوَى »

ما را مؤمن به خدا قرار بده و متقی هم باشيم.

هر راهی که ايمان و تقوا لازم دارد بايد برويم و هر
 زحمتی که دارد بايد بکشيم. اساتيد هم بايد برای جوان‌هایی
 که در مجلس ما هستند ايمان و تقوا را برنامه‌ریزی کنند.

« وَ رِزْقٍ وَّاسِعٍ حَلَالٍ طَيِّبٍ »

تا اینجا خطاب با خود امام بود و از اینجا به بعد خطاب با خداست و دعا می‌کنیم:

«اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيَارَتِهِمْ وَ ذِكْرِهِمْ وَ الصَّلَاةِ عَلَيْهِمْ
وَ أَوْجِبْ لِي الْمَغْفِرَةَ وَ الرَّحْمَةَ وَ الْخَيْرَ وَ الْبَرَكَةَ وَ النُّورَ وَ الْإِيمَانَ
وَ حُسْنَ الْجَابَةِ كَمَا أُوجِبْتَ لِأَوْلِيَائِكَ الْعَارِفِينَ بِحَقِّهِمُ الْمُوجِبِينَ
طَاعَتَهُمْ وَ الرَّاغِبِينَ فِي زِيَارَتِهِمُ الْمُتَقَرِّبِينَ إِلَيْكَ وَ إِلَيْهِمْ»^۱

همین معنا را امروز آقای عزالدین^{دام} عزه در رابطه با مطالعه زندگی بزرگان توصیه فرمودند. لذا باید بینیم زیارت کنندگان واقعی چگونه بوده‌اند.

۱- خدایا، این بار را آخرین نوبت زیارت من از ایشان و یاد ایشان و تقدیم درود و تحیت به ایشان قرار مده، و آمرزش و رحمت و خیر و برکت و کامیابی و نور و ایمان و حسن اجابت دعایم را، بدان گونه برای من واجب و لازم ساز که برای آن گروه از دوستانت واجب ساخته‌ای که به حق ایشان عارفند، و طاعتشان را بر خود واجب ساخته‌اند، و در زیارت ایشان راغب و شائقند، و بدرگاه تو و ایشان تقرب می‌جویند.

«بِأَبِي أَنْتُمْ وَ أُمِّي وَ نَفْسِي وَ أَهْلِي وَ مَالِي»

این علامت محبت است: جان ما، جان پدر و مادر ما، نفس ما، مال ما، خانواده ما فدای شما.

«إِجْعَلُونِي مِنْ هَمِّكُمْ»

این قسمت از وداع را خیلی دقت کنید:

یابن رسول الله! ما را جزء هدف خودتان قرار بدهید.

«وَ صَيِّرُونِي فِي حَزْبِكُمْ»

ما آمده ایم تا اسم مان در حزب شما به قلم لطف شما ثبت شود.

«وَ أَدْخِلُونِي فِي شَفَاعَتِكُمْ»

از همه بالاتر این است:

«وَ اذْكُرُونِي عِنْدَ رَبِّكُمْ»

وقتی با خدا مناجات می‌کنید اسم ما یادتان نرود. حوزه ما، علمای ما، رهبریت ما، بیچارگی و گرفتاری‌های شیعیانی که در اطراف عالم مبتلا به خشونت کفار و منافقین و دشمنان‌تان هستند یادتان نرود.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَابْلُغْ أَرْوَاحَهُمْ وَأَجْسَادَهُمْ عَنِّي تَحِيَّةً كَثِيرَةً وَسَلَامًا وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

نثار روح مقدس امام رضا علیه السلام از روی علاقه، برای وداع سه صلوات بفرستید.

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ